

Among the Righteous
Lost Stories from the Holocaust's Long Reach into Arab Lands

Robert Satloff

Copyright © 2006 by Robert Satloff

Published in the United States by PublicAffairs™, a member of the Perseus Books Group.

No part of this book may be reproduced in any manner whatsoever without written permission except in the case of brief quotations embodied in critical articles and reviews. For information, address PublicAffairs, 250 West 57th Street, Suite 1321, New York, NY 10107.

PublicAffairs books are available at special discounts for bulk purchases in the U.S. by corporations, institutions, and other organizations. For more information, please contact the Special Markets Department at the Perseus Books Group, 11 Cambridge Center, Cambridge, MA 02142, call (617) 252-5298, or e-mail special.markets@perseusbooks.com

میان پارسایان: روایاتی گم شده از دامنه هولوکاست در سرزمین های عرب

فصل 5

"اعراب از ما مراقبت می کردند"

در مراحل مختلف آزار و اذیت یهودیان به دست نازی ها، حکومت ویشی و فاشیست ها در سرزمین های عرب و یا هر جای دیگر، اعراب به یهودیان کمک می کردند. بعضی از اعراب علناً به آزار و اذیت یهودیان اعتراض می کردند و اتحاد خود با آنان را به صورتی آشکار نشان می دادند. برخی دیگر نیز از کمک و حمایت از آنچه که می توانست چرخهای مبارزات ضد یهودی را به شکل نتیجه بخش تری به حرکت در آورد، خودداری می کردند. بعضی از اعراب که در سرنوشت یهودیان سهیم بودند، یک رابطه بی نظیر دوستی و رفاقت با آنان ایجاد می کردند. در مواردی نیز برخی از اعراب فقط از یهودیان حمایت روحی نمی کردند، بلکه شجاعانه جان آنان را نجات می دادند و گاه در این راه جان خود را نیز به خطر می انداختند. این اعراب قهرمانان واقعی بودند.

جنگ برای اعراب و یهودیان سختی های زیادی به بار آورد. گندم، شکر، روغن، پوشاک و سایر کالاها کمیاب شده بود، بیماری بیداد می کرد و یافتن دارو عملاً غیرممکن بود. تا آنجا که می توان به خاطر آورد نخستین باری بود که نان های سیاه بر قفسه نانوائی های محلی دیده می شد. در سال 1941، کمک هایی از راه رسید، زمانی که ایالات متحده—که تلاش می کرد حکومت ویشی بیش از این در دایره نفوذ نازی ها نیفتد—با دولت مارشال پتن در مورد برنامه ای بحث انگیز به توافق رسید که طبق آن قرار شد کالاهای اساسی را برای مستعمرات دولت فرانسه در آفریقای شمالی تأمین کند، با این شرط که این کالاها به دست آلمانی ها نرسد.¹ با این حال، شرایط همچنان ناخوشایند بود. اگر چه یهودیان بیش از غیر یهودیان رنج می بردند- چرا که جیره آنها کمتر از اروپاییان و اعراب محلی بود- اما همه برای نجات جان خود تلاش می کردند. در دوران چنین محرومیت های طاقت

فرسای، این مثل قدیمی عرب- "من با برادر دشمنم، اما هنگام دشمنی با پسر عمویم، من با برادر متحدم."- قاعده اصلی بود. خانواده ها از هیچ کاری برای تأمین ضروریات زندگی دریغ نمی کردند؛ طایفه ها در برابر بیگانگان با هم متحد می شدند.

در چنین شرایطی، شفقت و مهربانی انسانی بیش از زمان های عادی نمود می یافت. دهه های بعد، یهودیانی که زندگی شان تحت تأثیر سخاوت اعراب قرار گرفته بود، این رفتارها را با علاقه خاصی به یاد می آوردند. برای یهودیانی که با سختی و محرومیت مواجه شده بودند، چندان فرقی نمی کرد که فرد عربی که دست یاری به سوی آنها دراز کرده بود، یک آشنای رهگذر بود یا یک شخص کاملاً غریبه. آنچه اهمیت داشت این بود که او در آن شرایط بحرانی یک فرشته نگهبان بود. نمی توان اعرابی که این کارهای شرافتمندانه و ایثارگرانه را انجام می دادند با اصطلاحات زمان جنگ تعریف کرد و "قهرمان" نامید. اعمال آنها از سر همدلی و شفقتی غیر معمول بود، آن هم در زمانی که اینگونه افراد- مانند کالاهای اساسی- کمیاب بودند.

در اینجا روایت یک یهودی تونسی به نام میریلا حسن را می خوانیم. او در پاسخ به جست و جوی اینترنتی من برای یافتن روایت های مربوط به کمک های اعراب به یهودیان در طول جنگ این نوشته را فرستاده است:

هنگامی که دختر کوچکی بودم، والدینم اغلب در مورد سختی هایی که در آن دوران مجبور به تحمل آن بودند، صحبت می کردند و بیش از همه، از کمک هایی مثل غذا و شیر می گفتند که از همسایگان مسلمان خود دریافت می کردند، چون من دو خواهر کوچک داشتم. آنها [سرانجام] طی جنگ در اثر سوء تغذیه مردند. پدرم معمولاً شب ها طی بمباران در [خانه] چوپان های محلی به دنبال شیر بز بود. مادرم هم باید به پرستاری می پرداخت. یک دایه شیرده مسلمان به مادرم در مراقبت از خواهرانم کمک می کرد. این تمام چیزهایی است که به خاطر می آورم، اسم آنها را به یاد ندارم، فقط کمک این مسلمانان تونسی را از یاد نمی برم که به نوبه خود هر کاری می توانستند انجام می دادند- رفتارهایی

از سر دوستی فداکارانه که موجب نجات جان بسیاری از انسان ها شد... این شهادت متواضعانه من

است.²

به همین ترتیب، دیوید گوئز، که دوران جنگ را در شهر صفاقس تونس گذرانده بود، رفتار اعراب نسبت به یهودیان را "منصفانه و نمونه" توصیف می کند. او می گوید: "رفتار آنها واقعاً شگفت انگیز بود" و ادامه می دهد: "من هرگز آن عرب را فراموش نمی کنم که به من کمک می کرد و اجازه می داد هر روز یک قرص نان اضافی بردارم. هر چند که بدست آوردن نان کار آسانی نبود- و مجبور بودیم در صف منتظر بمانیم - اما او [آن ناتوای عرب] یک قرص نان اضافی به من می داد. و این فوق العاده بود."³

آبراهام کوهن از گریز خانواده خود در زمان بمباران طرابلس توسط نیروهای متفقین می گوید. اعراب آنها را پذیرفته و به خانواده او آپارتمانی اجاره دادند، اما آنچه آبراهام از این واقعه به خاطر دارد، چیزی بیش از یک معامله مالی است. او می گوید: "[اعراب] به صورتی فوق العاده [از ما استقبال کردند]"، حقیقت را باید گفت. آنها ما را پذیرفتند و به ما آب و غذا دادند و هرکسی چیزی گم کرده بود، آنها آن را برای او می آوردند. [آنها] عملاً در همه چیز ما را شریک کردند، هر چه متعلق به ما بود، در واقع متعلق به آنها بود و برعکس.⁴ عذرا یوسف اهل طرابلس نیز خاطره مشابهی دارد: "هر روز عصر شهر بمباران می شد... ما هم به طرف دشت ها فرار کردیم و اعراب خانه های خود را در اختیار ما قرار دادند- البته در ازای پول. [ما] به آنها پول می دادیم و آنها بیرون از خانه می خوابیدند یا برای خود چادر می زدند، اما همیشه روابط خوب و دوستانه ای بین ما برقرار بود."⁵

امیل توبیان، که خاطرات منتشر نشده کودکی خود در شهر "بژا" در تونس - که صحنه مبارزات سنگین زمان جنگ بود- را نوشته، از فرار خانواده خود به حومه شهر چنین می گوید:

حوالی ظهر به مزرعه "نیزیر" رسیدیم که به ناحیه ای برای اسکان 30 خانواده تبدیل شده بود. آنها با آغوش باز و بوسه از ما استقبال گرمی کردند. مزرعه دار طویله ای را به عنوان خوابگاه برای ما در نظر گرفت و یک گاری علف خشک آورد تا برای ما رختخواب درست کند. هر یک از آنها تلاش می کرد طوری رفتار کند که ما خود را در خانه خودمان احساس کنیم. آنها پس از سفر خسته کننده ای که داشتیم، با سوپ داغ از ما پذیرایی کردند. بالاخره پس از مدت ها، احساس امنیت و راحتی کردیم.⁶

ویکتور کوهن از اهالی تونس بین خصومت اعراب نسبت به یهودیان در پایتخت و رفتار صمیمانه آنها در مناطق پس کرانه تفاوت قائل می شود. "در جنوب، اعراب به یهودیان کمک می کردند. آنها یهودیان را به خانه های خود در کوه ها می بردند. عموهای من در خانه های اعراب پناه گرفتند، اعراب به آنها غذا می دادند و انواع خوب غذاهایی را می دادند که از نظر دین یهود حلال بود. اما در شهر، [اعراب] برای [یهودیان] مشکلات زیادی به وجود می آوردند."⁷

بعضی از اعراب حتی برای محافظت از اموال یهودیان از دست غارتگران، چه اروپایی و چه عرب، پا پیش می گذاشتند. یاکوف زریفی، از شهر کوچکی نزدیک صفاقس، به خاطر می آورد چگونه آلمانی ها و همدستان عرب آنها موجب وحشت یهودیان می شدند. با این حال او می گوید: "واقعیت این است که همه آنها اینطور نبودند. برخی از آنها پول یهودیان را برایشان پنهان می کردند. آنها می گفتند که ما از شما مراقبت می کنیم، به این ترتیب هیچ اتفاقی برای شما نمی افتد و هیچ عربی نمی تواند به شما آسیب برساند." و ادامه می دهد: "اعراب از یهودیان مراقبت می کردند."⁸

و اعرابی هم بودند که علاوه بر حفظ اموال یهودیان از جان آنها نیز مراقبت می کردند. تزفی حداد، که یک عرب در پوگروم [حمله خشونت آمیز] قابس گلوی مادرش را با چاقو زخمی کرده بود- و ماجرای آن را در فصل 4 شرح دادم- از مهربانی عرب دیگری چند ثانیه پس از آن واقعه می گوید:

چه کسی او را نجات داد؟ یک عرب دیگر... من اسم و چهره او را به خاطر دارم. او با دوچرخه در حال عبور از آنجا بود. هنگامی که مرا دید گفت: "شما پسر خاخام یهوشوا هستید؟" جواب دادم: "بله". او بر سر آن عرب [که به مادرم حمله کرده بود] فریاد زد، ضربه محکمی به دست او زد و آن مرد فرار کرد.⁹

در سفری به تونس در ماه مه 2004، استاد جالبی به نام آندره آبیئول مرا در دیدار از بناهای تاریخی یهودیان در شهر همراهی کرد. همانطور که در خیابان ها راه می رفتیم، او روایت جذابی از یکی از بستگان ثروتمند همسرش به نام آلبرت بسیس تعریف کرد. از قرار معلوم، این مرد بیشتر دوران اشغال آلمانی ها در زیرزمین یکی از خانه های پرشکوه خیابان نوزدهم پاریس - یکی از شیک ترین محله های شهر - مخفی می شود. افسران آلمانی این خانه را که یکی از بهترین خانه های شهر بود، برای سکونت درخواست می کنند و درست در طبقه بالای آن ساکن می شوند. بنا به گفته آبیئول، هر روز یک راننده عرب- که او را فقط به نام قدور می شناسند- برای آلمانی ها در طبقه بالا پیغام، بسته و نامه می آورد و از فرصت استفاده می کرد تا یک بسته غذا هم برای آلبرت در زیرزمین بیاورد. به خاطر قدور بود که آلبرت توانست از اشغال آلمانی ها جان سالم به در ببرد.¹⁰

یکی از جالب ترین خاطرات در مورد رفتار اعراب نسبت به یهودیان- که از سادگی تکان دهنده است- مربوط به ویکتور کاناف اسرائیلی متولد لیبی است که در زادگاه خود، بنغازی، او را به نام ویتوریو یانش می شناختند. او می گفت که رابطه بین این دو جماعت به خوبی "دوران ماه عسل" بود.¹¹

در تعدادی از شواهد ناظران عینی نیز به گروهی از اعراب نگهبان اردوگاه ها اشاره شده که بویژه در شکنجه سادیستی یهودیان و سایر زندانیان به دست مأموران اروپایی (و بسیاری از همکاران عرب آنها) شرکت نکردند و حتی عده ای از آنها پنهانی تلاش کردند راههایی برای کاهش مشکلات یهودیان بیابند. مثلاً، یهودا شاکمون، یک یهودی لیبیایی در یکی از اردوگاه های زندانیان ایتالیایی در "جیادو"، واقع در جنوب طرابلس بود. در این مکان متروک، بدرفتاری ها وحشیانه بود، اما ترس از بیماری حتی خوفناک تر بود. 562 نفر از حدود 2600 یهودی

ظرف کمتر از یک سال عمدتاً در اثر بیماری تیفوس از بین رفتند و میزان مرگ و میر در جیادو نسبت به سایر اردوگاه های ویژه بیگاری در آفریقای شمالی بیشتر بود.¹² اما شاکمون به یاد می آورد که با وجود رفتار وحشیانه نگهبانان ایتالیایی نسبت به یهودیان، نگهبانان عرب تحت فرمان ایتالیایی ها رفتاری "بسیار خوب" داشتند.

ما با آنها رابطه خوبی داشتیم. هنگامی که آنها یک یهودی را می دیدند، با او حرف نمی زدند، او را شکنجه نمی کردند و برایش مشکلی درست نمی کردند. مشکل اصلی فقط از طرف سرگرد ایتالیایی اردوگاه بود... طرز رفتار مأموران پلیس ایتالیایی با پلیس عرب متفاوت بود.¹³

حتی در گزارش پنج یهودی لهستانی در مورد رفتار وحشیانه در اردوگاه های بیگاری حکومت ویشی در مراکش نیز به رفتار انسانی نگهبانان عرب اشاره شده است. زندانیان سابق، محیط مقرراتی اردوگاه جهنمی عین الکوراک، خارج از شهر ترانزیتی و معدنی ابو عرفه در جنوب مراکش را اینگونه توصیف می کنند: 30 نگهبان عرب، تحت نظارت گروهان فرانسوی، اردوگاه را گشت می زدند. طبق گزارش آنها، سربازان نگهبان "هر ماه تعویض می شدند، مبادا که اعراب شروع به همدردی با زندانیان بکنند." و این ظاهراً رویدادی غیر عادی نبود، چون- به گفته زندانیان سابق- "از دیگران [یعنی افسران فرانسوی و لژیونرهای مستقر در اردوگاه] نمی ترسیدند.

در واقع، در گزارشی که نشانگر مراحل بی شمار شکنجه های سادیستی زندانیان نگون بخت-چه یهودی و چه غیر یهودی- است، همچنان بارقه های بشردوستی نگهبانان عرب عین الکوراک را می توان در جزئیات هولناک و بهت آور روایت ها مشاهده کرد.

یک بار که دمای هوا 80 درجه سانتیگراد [طبق آنچه در متن آمده] بود و به آنها در طول روز آبی برای نوشیدن نداده بودند، زندانیان نیز از دست از کار کشیدند و به سراغ ستوان گرانتر، مسئول اردوگاه (که یک آلمانی تبعه فرانسه و پیش از این دستیار سرآشپز بود) رفتند و از او تقاضای آب کردند. او درخواست زندانیان را رد کرد و به آنان دستور داد به سر کار خود بازگردند. و هنگامی که

زندانیان از آنجا نرفتند، به نگهداران دستور داد به سوی آنها آتش بگشایند. نگهداران عرب عمداً به

اطراف تیراندازی می کردند، اما نگهداران فرانسوی دو نفر را زخمی کردند.¹⁴

در این "تیراندازی بی هدف"، سرپیچی آشکار تعدادی از نگهداران عرب جان شماری از یهودیان را نجات داد. زندانیان نیز که از آنچه اعراب انجام داده بودند خبر داشتند و سپاسگزار آنها بودند، گزارش آن را به انگلیسی ها دادند تا برای نسل های آینده ثبت شود.

آنچه نباید فراموش کرد، خاطره اعرابی است که تحت آزار قرار می گرفتند و گاه کنار یهودیان کشته می شدند. در مراکش و الجزایر، برخی اعراب همراه با یهودیان و سایر مخالفان حکومت ویشی به اردوگاه های کار اجباری در صحرا اعزام می شدند. در تونس، هنگامی که نیروهای متفقین در آستانه شکستن خطوط متحدین بودند، سرانجام آلمانی ها زمانی که از تمام نیروی کار جامعه یهود استفاده کردند، اعراب را به بیگاری گرفتند.

یکی از زندانیان یهودی، به نام یعقوب آندره گوئز در خاطرات خود از اردوگاه- که به طرز بی رحمانه ای واقع گرایانه است- روایتی پیچیده نقل می کند که از یک سو، خشونت نگهداران اردوگاه و سودجویان عرب را نشان می دهد و از سوی دیگر، از کارگران عرب و حتی عرب هایی می گوید که در دو موقعیت به او و یکی از رفقایش کمک کردند تا از بنزرت گریخته و به سمت تونس بروند. بعضی از اعراب خوب و بعضی از آنها نیز بد هستند، اما داستان گوئز این اعراب را بیش از پیش دلسوز و بشردوست معرفی می کند. سرانجام، روایت گوئز با بازگشت او به خانه به کمک مرد عربی که او را در گونی های بازار سیاه قهوه در گاری خود پنهان کرده پایان می یابد.¹⁵

بعضی مواقع، نموده های غریب رفاقت میان اعراب و یهودیان در بند اردوگاه های بیگاری حکومت ویشی موجب امیدواری زندانیان یهودی می شد. حکومت ویشی هزاران یهودی را که برای جنگ با آلمانی ها در ارتش فرانسه نام نویسی کرده بودند به "شیراجاز- میریدجا" واقع در صحرای الجزایر تبعید کرد. این افراد "اسرائیلی های پیشگام" نامیده می شدند- عنوان خاصی که به سبب آن آنها عملاً زندانی محسوب می شدند. زندانیان عرب نیز به

دلیل مخالفت با حکومت مستعمراتی فرانسه ساکن این اردوگاه بودند. فرمانده اردوگاه به نام کاپیتان ساشه، مدام در پی ایجاد تنش میان اعراب و یهودیان بود. اما موفق به انجام این کار نمی شد، چرا که آنها در برابر دشمن مشترک فاشیست خود پیوندی مستحکم داشتند که از دشمنی متقابلی که ساشه روی آن حساب می کرد قوی تر بود.¹⁶

برای یهودیان و اعراب تحمل درد و شکنجه در کنار یکدیگر در اردوگاه های بیگاری حکومت ویشی امری عادی بود. در اردوگاه "جینین بو ریزیج" و همچنین در صحرای الجزایر، ستوان پیر دریکو- یک بلاروسی دگرآزار- فرماندهی اردوگاه را بر عهده داشت. او به زندانیان عرب، یهودی و فرانسوی ضد فاشیست به یک میزان کارهای سنگین واگذار می کرد، غذای غیر قابل خوردن می داد و مقرراتی سخت و یکسان تحمیل می کرد.¹⁷ به همین ترتیب، در اردوگاه جلفا نیز- محل تجربه دشوار دو ساله هری الکساندر که در فصل 4 شرح داده شد- تعدادی از اعراب در کنار یهودیان، جمهوری خواهان اسپانیایی و سایر زندانیان سختی های بسیاری را تحمل کردند. یک تاجر چکسلواکی که هشت ماه در اردوگاه دوام آورد و بعدها روایتی تکان دهنده از ظلم و ستم در آنجا شرح داد، به طور خاص نام چند نفر از زندانیانی را به یاد می آورد که تحت نظارت فرمانده فاسد اردوگاه، جی کابوچ کشته شدند؛ یکی از آنها قدور بیلقاین الجزایری بود.¹⁸

روایت آزار و اذیت اعراب به دست نازی ها، حکومت ویشی و فاشیست ها در سرزمین های عرب بسیار کمتر از روایت آزار و اذیت یهودیان به دست نازی ها، حکومت ویشی و فاشیست ها در سرزمین های عرب شناخته شده است. در گستره وسیع تاریخ، این روایت ها تنها به شکل پانوشت آمده اند. با این همه، این روایت ها- و خاطراتی که زنده می کنند- از اهمیت زیادی برخوردارند. این روایت ها نه تنها بر واقعیت دامنه هولوکاست در سرزمین های عرب تأکید می کند، بلکه یادآور لحظاتی است که در آن بعضی از اعراب و یهودیان در تحمل رنجی سهیم بوده اند که شکنجه گران به آنان تحمیل کرده بودند.

یکی از مهمترین دوران همبستگی میان اعراب و یهودیان طی زمان جنگ در الجزیره شکل گرفت. در بین متصرفات فرانسه، الجزایر موقعیتی استثنایی داشت: نه مستعمره بود و نه کشور تحت الحمایه، بلکه بخشی جدایی ناپذیر از فرانسه به شمار می رفت. طبق قوانین فرانسه، الجزیره مثل شهر نیس، مارسی یا بوردو فرانسه

بود. اما با وجود آنکه این کشور فرانسوی به شمار می رفت، ساکنان آن فرانسوی نبودند. در دهه های آغازین تسلط فرانسه بر الجزایر، افراد بومی الجزایر- مسلمانان و یهودیان (مسیحی بومی در آنجا وجود نداشت)- شهروند فرانسوی به شمار نمی رفتند. هر چند که ملزم به اجرای برخی از تعهدات شهروندی (مثل پرداخت مالیات) بودند، اما از سایر حقوق بهره ای نداشتند. در عوض، آنها موقعیت خود را به عنوان مردم بومی حفظ کردند و بر طبق قوانین مذهبی و اجتماعی خود زندگی می کردند.

این وضعیت برای یهودیان در سال 1870 تغییر کرد، هنگامی که طبق حکم کرمیو (Crémieux)، به تمام یهودیان متولد الجزایر که مایل بودند از قوانین خصوصی فرانسه پیروی کنند، تابعیت فرانسه داده شد. برای یهودیانی که فرانسه را حافظ زندگی خود در برابر توفان فزاینده تفکر فرهنگی - و بعدها، تفکر سیاسی- اعراب می دانستند، حکم کرمیو همچون نعمت غیرمترقبه بود. هزاران خانواده این معامله را پذیرفته و به تابعیت فرانسه درآمدند.

حکم کرمیو مخالفانی هم داشت. این حکم خار چشم راست گرایان ضد یهودی فرانسه بود که- بویژه بعد از موضوع دریفوس- تقاضای لغو آن را کردند. از جمله گروه هایی که قاطعانه علیه این حکم پافشاری می کردند، مستعمره نشین های فرانسوی الجزایر، معروف به "کولون ها" بودند. بسیاری از آنها مرتجعین ضد یهودی بودند که عقیده داشتند حکم کرمیو نه تنها در های فرانسه را بر روی یهودیان زیانمند باز می کرد، بلکه می توانست به صورت رسم و روال خطرناکی در آید که روزی مسلمانان را نیز شامل شود. جای تعجب نداشت که یکی از نخستین کارهای حکومت مارشال پتن دقیقاً همان چیزی بود که مستعمره نشین ها خواستار آن بودند و آن هم لغو این حکم بود.

اما طرفداران پتن از این هم فراتر رفتند: آنها با عطف قانون به ماسبق تمام یهودیان (و فرزندان آنها) را از حق شهروندی- که بر اساس مفاد این حکم به آن دست یافته بودند- محروم کردند. حکومت ویشی با شتابزدگی تابعیت فرانسوی 98.5 درصد از 106986 یهودی الجزایری را که در آستانه تسلیم فرانسه در سال 1940 از آن

برخوردار شده بودند، سلب کرد. با انجام این کار، فرانسه تحت حکومت ویشی و آلمان هیتلری تنها دو کشوری بودند که در طول جنگ به لحاظ قانونی و نظام مند حق شهروندی را از جمعیت یهودیان سلب کردند.¹⁹

لغو حکم کرمیو توسط مقامات حکومت ویشی تنها به منظور برآوردن خواسته های مستعمره نشین های فرانسوی نبود. آنها بر این باور بودند که لغو این حکم موجب اعاده اعتبار متزلزل آنان در بین اعراب الجزایر نیز خواهد شد.²⁰ همان گونه که پیشتر عنوان شد، شکست سریع و شرم آور فرانسه توسط آلمان به حیثیت آن کشور لطمه زده و همین عامل کافی بود که هر جمعیت سرکشی را دور نگاه دارد. آلمانی ها خود نیز در میان اعراب به تلاش هایی دست زدند، از جمله صدها نفر زندانی سیاسی عرب در دست فرانسویان را آزاد کردند، برای 90000 سرباز عرب که اسیران جنگی ارتش فرانسه در اروپا بودند خدمات ویژه ای (مثل مسجد، روزنامه های عربی و غیره) فراهم کردند و برای آنها ایستگاه های رادیویی با گویش های محلی ایجاد کردند.²¹ در این میان حکومت ویشی، بیش از پرداختن به جنگ برای بدست آوردن دل و روح اعراب، خود را درگیر نبردی علیه زوال قدرت خود و فزونی نفوذ آلمان یافت. دست اندرکاران حکومت ویشی به دنبال راه های جلب حمایت اعراب بودند، بدون آنکه باعث ارتقای مقام و منزلت اعراب بشوند. آنها به این نتیجه رسیدند که می توانند با تنزل مقام و منزلت یهودیان به این هدف دست یابند.

آنها در اشتباه بودند. روی هم رفته، اعراب الجزایر دست فرانسویان را خوانده بودند و از انجام آن کار امتناع ورزیدند، هر چند که بعضی از آنها از منافع سیاسی کوتاه مدت بهره مند شدند. رهبر ملی گرایان، فرحات عباس در مورد حکومت ویشی گفته بود: "نژادپرستی شما در همه جهات مشاهده می شود، امروز علیه یهودیان و همیشه علیه اعراب."²² میسالی الحاج، رهبر زندانی "حزب مردمی الجزایر" در مورد لغو حکم کرمیو گفته بود: "[این] را نمی توان نشانه پیشرفتی برای مردم الجزایر دانست- کاستن از حقوق یهودیان باعث ترقی حقوق مسلمانان نشده است."²³

شگفت آنکه یکی از منابع اصلی همدردی جمعیت عرب الجزیره با یهودیان، تشکیلات مذهبی مسلمانان بود. چهره درخشان این تشکیلات، عبدالحمید بن بادیس، رهبر "حزب اصلاح طلب" الجزایر بود. بن بادیس مردی بسیار باایمان، با نگرشی مدرن، خالی از تعصب و اهل مدارا بود. از جمله موفقیت های او، پایه گذاری "انجمن مسلمانان و یهودیان الجزایر" بود. با کمال تأسف، او در بهار سال 1940 جان سپرد، پیش از آنکه قدرت و جاذبه فردی او در واکنش مسلمانان به بر سر کار آمدن حکومت ویشی تجلی یابد.

در طول دوران حکومت ویشی، این مسئولیت را شیخ طیب العقبی بر عهده گرفت. العقبی نیز مانند بن بادیس، رهبری اصلاح طلب بود که روابط نزدیکی با یهودیان پیشتاز الجزیره داشت؛ یهودیان نیز لطف او را با ارسال هدایا به مؤسسه های خیریه مورد حمایت العقبی جبران می کردند. العقبی شهادت خود را در اوایل سال 1942 نشان داد، در زمانی که شایعه هایی به گوش او رسید مبنی بر اینکه رهبران یک گروه فرانسوی حامی فاشیسم، تحت عنوان "لژیون فرانسوی رزمندگان" (Légion Française des Combattants) سربازان فرانسوی را ترغیب به اجرای پوگروم علیه یهودیان الجزیره کرده اند. العقبی هر آنچه در توان داشت انجام داد تا مانع از آن عمل شود، از جمله برای مسلمانان رسماً حکم منع حمله به یهودیان را صادر کرد. در واقع، یکی از تاریخ نگاران با حسن نیت العقبی را با دو اسقف اعظم بلند آوازه فرانسوی یهودی دوست، سالیج و گرلییر مقایسه می کند که نام هر دوی آنها در موزه ید وشم به عنوان نجات دهندگان یهودیان ثبت شده است. اما این تاریخ نگار یک تفاوت میان آنها قائل شده است: العقبی در راه مبارزه برای یهودیان بیش از آن دو اسقف کاتولیک فرانسوی جان خود را به خطر انداخت.²⁴

روحانیون مساجد الجزیره نیز دستورهایی خطاب به مسلمانان صادر کردند مبنی بر اینکه از رنج و مشقت یهودیان سوء استفاده مالی نکنند. این خویشتن داری جامعه مسلمان عملی بسیار شرافتمندانه بود، چرا که در آن زمان بسیاری از مستعمره نشین های فرانسوی از قبیل یهودیان مشغول ثروت اندوزی بودند.

قوانین حکومت ویشی یهودیان صاحب اموال را ملزم می ساخت تا سرمایه های ثابت خود را به دست متولیان بسیارند تا به نیابت از آنان اداره امور مالی شان را به عهده بگیرند. اما در واقع، این برنامه فرصت مناسبی را برای متولیان مالی فراهم می کرد تا به سود بادآورده ای دست یابند، زیرا آنها نه تنها بابت این خدمات دستمزد دریافت می کردند، بلکه می توانستند آن کسب و کار را به نحوی اداره کنند که منافع شخصی خود را نیز تأمین کنند. اگر چه تعدادی از متولیان این کار را به عنوان راهی برای محافظت از اموال دوستان یهودی خود می پذیرفتند، اما به گفته یکی از تاریخ نگاران، این افراد "کاملاً استثنا بودند." ²⁵ مقامات اجرایی حکومت ویشی اغلب از انتصاب این متولیان استفاده سیاسی می کردند تا هم به حامیان وفادار خود پاداش بدهند و هم افراد بی میل و رغبت را به میدان بکشانند. بخشی از تلاش های مقامات محلی برای جلب حمایت مردمی از حکومت ویشی این بود که اعراب را مرتباً به عنوان متولیان مالی به خدمت بگیرند. اما همه می دانستند که این انتصاب ها چیزی نیستند مگر رشوه های غیرمستقیم.

باعث افتخار اعراب است که حتی یکی از آنان در الجزیره این پیشنهاد حکومت ویشی را نپذیرفت. در یکی از جمعه های سال 1941، رهبران مذهبی سرتاسر شهر در خطبه های خود به تمام مسلمانان با ایمان هشدار دادند که پیشنهادهای فرانسویان مبنی بر خدمت به عنوان متولیان اموال یهودیان را نپذیرند. آنها همچنین مسلمانان را از خرید کالاهای به حراج گذاشته یهودیان به قیمت کمتر از بازار منع کردند. اعراب به رغم مشکلات اقتصادی ناشی از جنگ، حاضر به سوء استفاده از یهودیان به منظور تأمین منافع شخصی خود نشدند. و با پیروی از درخواست امامان خود، حتی یک عرب هم حاضر نشد که از فرصت بدست آمده در جهت دستیابی به منافع مالی استفاده کند و به عنوان یک متولی مالی معتمد به کار بپردازد و یا اموال یهودیان را زیر قیمت بازار که توسط حکومت ویشی تعیین شده بود بخرد. ²⁶

حوزه ابولکر - قهرمان شجاع نهضت مقاومت یهودیان الجزیره - در مصاحبه ای بعد از جنگ، اینگونه به ستایش جمعیت عرب شهر می پردازد:

اعراب در [جنگ با حکومت ویشی] شرکت نمی کنند. این جنگ آنها نیست. اما از نظر رفتار با یهودیان عالی هستند. کارگزاران [حکومت ویشی] [و] نمایندگان آلمانی سعی می کنند آنها را به تظاهرات و پوگروم ها بکشانند. اما تلاش هایشان راه به جایی نمی برد. هنگامی که کالاهای یهودی به حراج عمومی گذاشته شد، این دستور در تمام مسجد ها صادر شد: "برادران ما در شرایطی ناگوار به سر می برند. کالاهایشان را از آنان نگیرید." هیچ یک از اعراب سرپرستی این [اموال] را قبول نکرد. آیا نمونه دیگری از شرافتی جمعی و این چنین تحسین برانگیز سراغ دارید؟²⁷

روی هم رفته، روایت های کمک اعراب به یهودیان گواهی است بر این حقیقت که حتی واقعیت های خشونت بار جنگ هم نمی تواند سخاوت های ساده انسانی را از میان ببرد. بسیاری از کارهایی که آنها شرح داده اند شاید در زمان و مکانی دیگر چندان در خور توجه قرار نمی گرفت. اما به دلیل آن زمان و مکان خاص، این روایت ها به راستی شگفت آورند.

تا به حال، بیشتر روایت هایی که از اعراب نقل کردم- ننگبانان اردوگاه، زندانیان هم بند و واعظان مساجد که پیشتر شرح داده شد- همگی بی نام بوده اند. تنها از طریق خاطره یهودیانی که از مهربانی آنان بهره برده اند، می توانیم رفتار و کردار آنان را بازگویم. مردم هیچ یک از اعراب یاری دهنده به یهودیان تحت آزار را نشناختند. اما همه آنها هم گمنام باقی نماندند. خوشبختانه از طریق شهادت ناظران عینی، بایگانی ها، خاطرات و گاه خوش اقبالی محض، تعدادی از آن اعراب که یهودیان را از درد، صدمه و حتی مرگ نجات داده اند، را می شناسیم.

مشهورترین آنها سلطان محمد پنجم از مراکش، سومین پسر سلطان مولای یوسف، فرزند خانواده العلویه است که از سال 1649 بر مراکش حکومت می کردند. محمد در سال 1910 متولد شد و فرانسویان او را زمانی که فقط هفده سال داشت به عنوان جانشین پدرش انتخاب کردند. فرانسویان فکر می کردند این شاهزاده جوان در ماجراجویی های مستعمراتی آنها صرفاً فردی مطیع خواهد بود، اما دیری نگذشت که بارقه های استقلال طلبی را در محمد دیدند. در واقع، پشتیبانی او از آرمان ملی گرایی سرانجام آنچنان خار چشم فرانسویان شد که در اوایل دهه

1950 ابتدا او را به کورسیکا و سپس به ماداگاسکار تبعید کردند. اما راهبرد های خشونت آمیز فرانسه تنها موجب دامن زدن به احساسات ملی گرایانه می شد. از این رو، فرانسه در نوامبر 1955 سیاست خود را تغییر داد و دوباره محمد پنجم را به مراکش، جایی که او را به عنوان قهرمان می شناختند، بازگرداند. در فوریه 1956، او با پاریس توافقنامه ای مبنی بر استقلال کامل مراکش منعقد کرد. سال بعد، محمد به پادشاهی رسید و تا زمان مرگش در سال 1961 حکومت کرد.

از نظر محمد پنجم، جنگ جهانی دوم دورانی بسیار متزلزل و مخاطره آمیز بود. به عنوان فرمانروای یک کشور تحت الحمایه فرانسه، او حاکم بود ولی حاکمیتی نداشت. سربازان فرانسوی به جز یک ناحیه کوچک اسپانیایی در شمال،²⁸ کشور را تحت کنترل داشتند و ژنرال های فرانسوی ساکن در محل، فرمان های خود به سلطان را به شکل توصیه ارائه می کردند. با این وجود، او قدرت خود را به طور کامل هم از دست نداده بود. تأثیر و نفوذ سمبلیک دولت او از نظر فرانسویان بسیار اهمیت داشت و سلطان نیز اغلب از آن به نفع خود و کشورش استفاده می کرد. به عقیده عموم، محمد پنجم در احساسات دوستانه نسبت به آلمانی ها - که در بین نخبگان عرب آن روز مرسوم بود- سهیم نمی شد. آنچه که بویژه باعث انزجار او می شد این بود که حکومت ویشی مبنای قوانین ضد یهودی خود را بر نژاد (اینکه چه مقدار خون یهودی در رگ های شخص جاری است) و نه بر مذهب (اینکه آیا شخص از دین یهود، مسیحیت یا اسلام پیروی می کند) گذاشته بود. این در واقع نقض اصول محوری اسلام بود، چرا که اسلام تمام کسانی را که تازه به این دین گرویده اند به لحاظ حقوقی با دیگر مسلمانان برابر می داند. قوانین ضد یهودی حکومت ویشی تمام افرادی را که والدین آنها یهودی بودند- صرف نظر از اینکه آنها به یهودی بودن خود اقرار کرده باشند- یهودی تلقی می کرد. احکام جدید فرانسه نه تنها احساسات محمد پنجم در مورد رعایای یهودی همیشه وفادار به خود را جریحه دار می کرد، بلکه نقش کهن سلطان به عنوان خلف پیامبر و "رهبر مؤمنان" را نیز مورد اهانت قرار می داد.

در 31 اکتبر 1940، کمتر از یک ماه بعد از اینکه مارشال پتن قانون ضد یهودی حکومت ویشی را امضا کرد، سلطان هم با مهر سلطنتی اجرای آن قانون در مراکش را مورد تأیید قرار داد. اما او تنها هنگامی که موفق شد از

فرانسویان دو امتیاز به زور کسب کند، حاضر به انجام این کار شد: نخست آنکه یهودیان مراکش بر اساس انتخاب مذهب- و نه نژاد یا نسب- یهودی محسوب شوند؛ دوم آنکه ایجاد ممنوعیت برای متخصصان یهودی و سهمیه بندی برای دانشجویان یهودی نباید در نهاد های منحصرأ یهودی، مانند مدارس مذهبی و مؤسسات خیریه همگانی بکار رود. امتیاز دوم مضمونی بسیار مفید و عملی در بر داشت- زندگی اجتماعی یهودیان در مراکش ادامه می یافت، بدون آنکه صاحبان قدرت آن را مختل کنند. به این ترتیب، نه تنها مدارس یهودی از محدودیت های خفقان آوری که حکومت ویشی بر مدارس الجزایر تحمیل می کرد، رهایی یافتند، بلکه توانستند مقدار زیادی از بودجه خود- تا 80 درصد- را از خزانه دولت دریافت کنند.²⁹ اما امتیاز اول بیشتر مضمونی سمبلیک داشت تا عملی. تعدادی اندک از یهودیان مراکش با ادعای مسلمانی از پرداخت جریمه های تعیین شده توسط حکومت ویشی در خصوص اموال و مشاغل خود اجتناب کردند. اما آنچه که موجب دلگرمی بعضی از یهودیان مراکش می شد این بود که سلطان به بیگانگان حکومت ویشی اجازه نداد یکی از اصول اساسی جامعه مراکش- اینکه رعایای سلطان با مذهب و نه نژاد خود مشخص می شوند- را کنار بگذارند:

محمد پنجم یهودیان مراکش را به صورت محرمانه مورد حمایت های روحی و حیاتی قرار می داد. هنگامی که مقامات فرانسوی دستور سرشماری تمام املاک متعلق به یهودیان در کشور را صادر کردند، رهبران یهودیان از این مسئله واهمه داشتند که مبادا این اقدام پیش زمینه یک مصادره کلی باشد. سلطان ترتیبی داد که گروهی از یهودیان سرشناس پنهان در گاری سرپوشیده ای به کاخ او بروند تا دور از نگاه های کنجکاو فرانسویان با آنها ملاقات کند. بنا به گفته یکی از آن افراد، سلطان مخفیانه به یهودیان قول داد از آنها محافظت کند و به آنها اطمینان داد که این سرشماری اولین مرحله از برنامه مصادره مال و منال آنها نخواهد بود. (بعد از تهاجم آمریکائی های انگلیسی تبار به مراکش، سلطان ترتیبی داد تا اسناد سرشماری از میان برده شود).³⁰

علاوه بر اهمیت این گفته های غیرعلنی، گفته های علنی سلطان به سود رعایای یهودی نیز موجب افزایش بیش از پیش اعتبار او شد. سلطان در جشن سالیانه روز تاجگذاری و در حضور برگزیدگان مراکش و مقامات حکومت ویشی در کاخ سلطنتی به رهبران جامعه یهودیان حاضر در آنجا خوش آمد گفت. او با صدای بلند به نحوی که

افسران حکومت ویشی و دست کم یکی از روزنامه نگاران فرانسوی پیام او را بشنوند، گفت: " باید به اطلاع شما برسانم که همچون گذشته اسرائیلیان تحت حمایت من خواهند بود. من هیچ تمایزی بین رعایای خود قائل نخواهم شد." 31

به خاطر همین پشتیبانی های سلطان محمد پنجم از رعایای یهودی خود بود که یهودیان مراکش او را در روایت های خود به عنوان ناجی و یکی از بهترین، عادل ترین و شکیبیا ترین فرمانروایانی که تا به آن زمان شناخته اند ارج نهاده اند. یهودیان مراکش حتی داستان هایی از قهرمانی های او ساخته اند که در اثر آن شهرت او ابعادی اسطوره ای یافته است.³² واقعیت این است که هر چند گفته ها و فعالیت های سلطان به نفع یهودیان، بیانگر احساساتی باشکوه بودند، اما نتوانستند تأثیر چشمگیری بر اجرای سیاست های "یهود ستیزانه دولتی" حکومت ویشی در کشور تحت الحمایه مراکش بگذارند. فرانسویان این سیاست ها را مستقیماً و یا از طریق نمایندگان خود در دربار سلطان- مانند ال مکری وزیر اعظم یهود ستیز- به اجرا می گذاشتند. با این وجود، هنوز هم سلطان در دیده یهودیان مراکش، چه در داخل و چه در خارج از کشور سلطنتی، قهرمانی دوست داشتنی است.³³

از جمله افراد دیگری که به لحاظ حمایت از منافع یهودیان به اندازه سلطان مشهور نیستند، اما به همان اندازه شایسته شناخته شدن هستند، می توان به حاکمان زمان جنگ تونس، احمد پاشا بیگ و بویژه عموزاده او منصف بیگ- که از وارثان یکی دیگر از سلسله شاهان آفریقای شمالی (الحسینین) به شمار می روند- اشاره کرد. ("بیگ" از لقب های احترام آمیز ترکان عثمانی است که شاهزادگان آفریقای شمالی اختیار کرده بودند.) بیگ های تونسی نیز مانند سلطان مراکش در چارچوب محدود یک کشور تحت الحمایه فرانسه عمل می کردند و فضای چندانی برای اظهار وجود نداشتند. هنگامی که یکی از فرستادگان مخصوص حکومت ویشی از احمد پاشا خواست تا نسخه محلی یک قانون ضد یهودی را امضا کند، بیگ چاره ای بجز پذیرفتن آن نداشت. شاهزادگان تونسی نیز مثل سلطان آشکارا از یهودیان در برابر آزار و اذیت حکومت ویشی پشتیبانی می کردند، از جمله می توان به بیانیه منصف بیگ اشاره کرد که در آن بلافاصله پس از بر تخت نشستن نگرانی خود در مورد "کل جمعیت کشور تحت الحمایه" را ابراز کرده بود.³⁴

اما در برخی موارد، تونس‌ها اقدامات بیشتری نیز انجام دادند. در نسخه تونس‌ی قوانین ضد یهودی حکومت ویشی راه‌گریزی وجود داشت که طبق آن حاکم می‌توانست به آن دسته از یهودیان بومی تونس‌ی که خدمات برجسته‌ای برای کشور انجام داده بودند، معافیت اعطا کند. احمد بیگ از این غفلت استفاده کرد تا دو تن از شخصیت‌های برجسته یهودی را معاف کند: راجرناتاف چشم‌پزشک و پل‌گز که بعدها در طول اشغال آلمان مدیر اداره کارگران یهودی شد. منصف بیگ، جانشین احمد بیگ از این هم‌فراتر رفت. او برای نشان دادن همبستگی با رعایای یهودی خود که مورد آزار و اذیت قرار گرفته بودند و همچنین برای اثبات استقلال خود در برابر حکومت ویشی، درست هشت روز پس از بر تخت نشستن، جسورانه به حدود بیست نفر از یهودیان برجسته بالاترین لقب سلطنتی را اعطا کرد.

پنج ماه بعد آلمانی‌ها از راه رسیدند. منصف بیگ در حالی که هزاران سرباز آلمانی کشورش را اشغال کرده بودند و این احتمال وجود داشت که کل سرنوشت آن ستیز جهانی در این خاک تعیین شود، در شرایطی قرار گرفت که هیچ رهبر عرب دیگری با آن مواجه نشده بود. منافع شخصی او نیز با هم در تضاد قرار گرفته بود. منصف بیگ به عنوان یک تونس‌ی مغرور می‌خواست در خیزش روحیه ملی گرایانه ناشی از شکست‌های نظامی فرانسه در سال‌های 1940 و 1942 سهمی داشته باشد، اما برخلاف بسیاری از میهن‌پرستان آن زمان می‌دانست که آلمانی‌ها هم چندان موافق استقلال اعراب نیستند.³⁵ او به عنوان مردی نواندیش، ارزش کمک یهودیان تونس‌ی به پیشرفت‌های اجتماعی، اقتصادی و فرهنگی کشور را می‌دانست و تلاش می‌کرد هر آنچه در توان دارد برای محافظت از یهودیان در برابر زیاده‌خواهی و سب‌یت مهاجمان انجام دهد، اما در عین حال نمی‌خواست کاری بکند که خشم آلمانی‌ها را علیه خود و کشورش برانگیزد.³⁶

بنابراین، منصف بیگ نقشی دوگانه ایفا کرد. از یک سو، در نوامبر 1942 درخواست مستقیم‌ترین روزولت مبنی بر جانبداری از متفقین را نپذیرفت و در برابر ورود نیروهای آلمانی حتی به طور سمبلیک هم از خود مقاومت نشان نداد.³⁷ از سوی دیگر، شخصاً کارهای بسیار در حمایت از یهودیان انجام داد. نخست وزیر منتخب

او، محمد تشنیک- بازرگانی که سابقه طولانی رابطه با یهودیان تونس داشت- مرتب رهبران یهودی را از نقشه های آلمانی ها مطلع می کرد، به آنها کمک می کرد تا از حکم های دستگیری اجتناب کنند، با مداخله خود مانع از تبعید آنان می شد و حتی تک تک یهودیان را مخفی می کرد تا از تعقیب شبکه ای آلمانی ها بگریزند. وزیران کابینه، از جانب بیگ، به تعدادی از یهودیان جوان معافیت های ویژه ای می دادند تا از بیگاری شانه خالی کنند و سعی می کردند تا در برابر مقامات آلمانی به نفع گروگان های یهودی پادرمیانی کنند. حتی اعضای دربار سلطنتی، یهودیانی را که از اردوگاه های بیگاری آلمانی ها می گریختند، پنهان می کردند. در تمام این مدت، منصف بیگ تلاش زیادی برای گسترش روحیه ملی گرایی بین تونس ها در مناطق مختلف و با مذاهب گوناگون انجام داد. او نه تنها به دور افتاده ترین قسمت های کشور سفر می کرد، بلکه از خزانه سلطنتی برای ساخت مسجد، مدرسه و حتی آرامگاهی برای یکی از یهودیان مقدس و محترم بودجه ای اختصاص داد. یکی از تاریخ نگاران نوشته است که "فعالیت های منصف بیگ و دولت او موجب شد که مردم تونس فریب وسوسه های آلمانی ها را نخورند و از همه مهمتر اینکه اتحادشان حفظ شود."³⁸

جامعه یهودیان تونس از منصف بیگ نیز- مانند سلطان محمد پنجم در مراکش- با علاقه و محبت یاد می کند. موردخای کوهن می گوید: "بیگ تونس برای نجات جان یهودیان کارهای زیادی انجام داد." ³⁹ شلومو باراد می گوید: "او با یهودیان با مساوات رفتار می کرد. و اجازه نمی داد در مورد یهودیان تبعیض قائل شوند." ⁴⁰ ماتیلد گوئز از اهالی سوسه در تأیید اعتبار بیگ می گوید که او تمام مقامات ارشد قلمرو را در کاخ "باردو" جمع کرد و از قرار معلوم، این هشدار را به آنان داد: "یهودیان در شرایط سختی به سر می برند، اما آنها تحت سرپرستی ما هستند و ما مسئول جان آنها هستیم. اگر متوجه شوم که یک خبرچین عرب باعث شده حتی یک تار مو از سر یک یهودی کم شود، این کار به قیمت جان آن عرب تمام خواهد شد."⁴¹

هرچند بعضی از این خاطرات بدون تردید با مرور زمان تبدیل به اسطوره هایی شده اند که شاید بازتابی از افسوس برای ایام گذشته باشند، اما گویی به وضوح بیانگر احساسات بسیاری از یهودیان تونس نسبت به خانواده فرمانروایان این کشور هستند. تعداد قابل ملاحظه ای از هیئت های نمایندگی یهودیان در مراسم تشییع جنازه

منصف بیگ در سال 1948 به راه پیمایی پرداختند، هر چند که نیروهای فرانسه آزاد با ادعای اینکه منصف بیگ با آلمانی ها تباری کرده، او را عزل و تبعید کرده بودند. در حقیقت، قدرشناسی یهودیان تونس نسبت به خانواده شاهزاده حتی در دهه های بعد از جنگ نیز ادامه یافت.

هنگامی که در ماه مه 2004 از تونس دیدن کردم، پروفیسور آبیئبول مرا به ملاقات خاخام اعظم و سالخورده، حییم مادر برد که آپارتمانی پر از کتاب در طبقه دوم یک ساختمان معمولی در خیابان فلسطین (Rue de Palestine) داشت. (زیستن یک خاخام اعظم در خیابان فلسطین، پیچیدگی زندگی یهودیان در سرزمین عرب را نشان می دهد!) جالب اینکه، همسایه او شاهزاده الشاذلی بیگ، فرزند نود و چهار ساله آخرین حاکم وارث تاج و تخت تونس بود. الشاذلی بی آنکه ما را بشناسد به گرمی از ما استقبال کرد. او به رغم آنکه پیر و زمین گیر شده بود، بسیار سرزنده، هشیار و مشتاق صحبت بود. الشاذلی این روایت را تعریف کرد: هنگامی که ملی گرایان تونس به رهبری حبیب بورقیبه در سال 1956 اعلام استقلال کردند، بیگ را عزل و دارایی و املاک خانواده شاهزاده را مصادره کردند؛ آنگاه یهودیان تونس برای کمک پا پیش گذاشتند. آنها نه تنها هزینه آپارتمان، بلکه هزینه تحصیل پسر او را هم پرداختند. با توجه به اینکه در آن زمان فضای ضد سلطنت بر عرصه سیاست حکمفرما بود، چنین سخاوت هایی از طرف یهودیان تنها نمایانگر سپاسگزاری صادقانه رعایای یهودی بیگ و حمایت آنها از او در شرایط بحرانی بود.

منصف بیگ تنها رهبر تونس نبود که با کمک به یهودیان تونس در زمان جنگ خاطره خوبی از خود در ذهن آنان به جای گذاشته است. در آن لحظات حساس در تاریخ کشور، هنگامی که قدرت های بزرگ مشغول نبردی جهانی در خاک تونس بودند، منصف روشنفکرترین و دنیادیده ترین مردان تونس، مثل تشنیک، نخست وزیر و عزیز جیلولی، وزیر دربار، اندیشمند لیبرال مسلمان و شهردار پیشین تونس را در دربار و دولت گرد خود آورد. وظیفه این افراد ایجاد تعادل میان فرانسویان صاحب قدرت، اشغال گران آلمانی و نیروهای شورشی متفقین به منظور حفظ استقلال تونس- یا آنچه از این استقلال باقی مانده بود- و پشتیبانی از مردم تونس بود. کمک به یهودیان- اغلب به صورت فردی و گاه جمعی- تلاشی دائمی بود. اما آنها همیشه هم موفق نبودند. در حقیقت،

هنگامی که کلر و لیلا سیملا از جیلولی خواستند برای نجات جان شوهرانشان پادرمیانی کند- روایتی که در فصل آغازین کتاب به آن اشاره کردم- آن عرب سرشناس با تأسف گفت که قدرت انجام این کار را ندارد.⁴² اما آنها بعضی اوقات هم می توانستند بی سر و صدا موجب رهایی گروگان های یهودی شوند، رهبران یهود را از دستگیری قریب الوقوع آنها آگاه کنند و یا اجرای قوانین ضد یهودی را به تأخیر بیندازند. به همین دلیل، یهودیان تونس از تشنیک، جیلولی و یاران آنها به عنوان دوستان خود در مواقع سختی یاد می کنند.⁴³

یکی از چشمگیرترین نمونه های سخاوت اعراب نسبت به یهودیان در دوران سختی و محنت، روایت "سی علی سکات" است. دست کم در دو روایت پس از جنگ در مورد اشغال آلمان و به قلم یهودیان تونس به کارهای برجسته او اشاره ای گذرا شده است.⁴⁴ اما از خود گذشتگی او مدتهاست که فراموش شده است. روایت او به راستی از روایت های گم شده است.

سی علی سکات در دهه 1870 در یک خانواده محترم مسلمان بنام قریش به دنیا آمد که اصل و نسب آن به پیامبر اکرم می رسید. از همان دوران جوانی سی علی خود را وقف خدمت به مردم می کرد. او توانست از مقام نه چندان مهم استانداری شهرهای کوچک دور افتاده به مقام شهرداری تونس منصوب شود. سی علی سرانجام در دربار سلطنتی به مقام وزارت (*ministre de la plume et la consultation*) رسید؛ دارنده این مقام از قدرت های مهمی در دولت برخوردار بود که بسیاری از مسئولیت های وزیر دادگستری (قاضی دیوان عالی)، وزیر امور داخلی و رئیس ستاد در زمان حاضر را شامل می شد.

سی علی یکی از دستاوردهای عصر لیبرالیسم اعراب در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم بود؛ دوران کوتاه اما پرشور طغیان روشنگری و مدرنیسم که با خود اصلاحات سیاسی، اجتماعی و فرهنگی مهمی را از اروپا به جوامع عرب آورد. تونس بویژه به دلیل ساکنانی سرزنده و از ملیت های گوناگون، مثل ایتالیایی، فرانسوی، مالتی و سایر اروپاییان پذیرای آرمان های لیبرال شد. بدون شک، این دوران بسیار زودگذر بود و اصلاحات- از لباس های مدرن گرفته تا قانون اساسی مکتوب- در بیشتر موارد تقلیدی سطحی از سبک های غربی بود. با این حال،

اصلاح طلبان و دموکرات های امروزی در جهان عرب همچنان دوران کوتاه لیبرالیسم را مدرکی برای اثبات این مسئله می دانند که اعراب در حال بازگشت به اصل خود هستند، نه اینکه راه کاملاً جدیدی را در پیش گرفته باشند.

سی علی نیز مانند دیگر چهره های برجسته دوران لیبرالیسم، مردی روشن بین و متجدد، اهل بحث و گفت و گو و در برابر دیدگاه های مخالف شکیبنا بود. اعضای خانواده و همسرش- لیلیا باکوش، دختر ژنرال برجسته تونس- او را به خاطر انتقال این آرمان ها به پنج فرزندشان تحسین می کردند. سی علی بعد از دوره طولانی و پربار کاری خود در دولت، دوران بازنشستگی را به همراه لیلیا در یک مزرعه 740 جریبی گذراند که در اواسط دهه 1920 خریده بود. او در آنجا بیش از بیست سال به عنوان یک مزرعه دار محترم زیست؛ دور از گرداب ملی گرایی در تونس که در آن مردان هم نسل او- که بین اندیشه های ملی گرایی خود و وفاداری خود به دربار سلطنتی هیچ تضادی نمی دیدند- ابتدا از سیاست و سپس از تاریخ کنار گذاشته شدند. سی علی سرانجام در سال 1954 درگذشت- دو سال پیش از آنکه جمهوری استقلال یافته تونس جایگزین خانواده حاکم بر آن کشور شود.

مزرعه خانواده سکات در بیرحلیمه- دامنه کوه جبل زغوان با ارتفاع 4248 پا- در دره ای به نام همین کوه قرار دارد که ناحیه ای سرسبز، وسیع و حاصلخیز در جنوب تونس است و در آن غله تولید می شود. شهرت زغوان به این دلیل است که منبع آب تازه برای شهر باستانی کارتاژ- رقیب تاریخی رم در تسلط بر دریای مدیترانه- بوده است. قسمت هایی از قنات چهل مایلی هنوز از جاده ای که امروز به تونس می رود بسیار بالاتر است.

هنگامی که سی علی مزرعه را خرید، کاملاً مورد بهره برداری قرار گرفته بود. کشتزارهای گندم قسمت زیادی از زمین را فرا گرفته بود، اما هنوز برای نگهداری صدها گوسفند و درختان زیتون و بادام فضای کافی وجود داشت. یک وادی کوچک در ملک، آب چاه واقع در پشت باغ بزرگ را تأمین می کرد. از پنجره اتاق خواب اصلی خانه، باغی که بیش از صدها یارد وسعت داشت، دیده می شد.

آنچه مزرعه سکات را از سایر مزارع دره زغوان متمایز می کرد، سبک اسپانیایی معماری ملک آن بود. این مزرعه در محوطه ای با یک حیاط بزرگ ساخته شده بود که در انتهای آن خانه اصلی با گاراژها، طولیه، انبارها و سایر ساختمان هایی قرار داشت که چهار طرف آن را پر کرده بود. بارزترین بخش های آن، قلعه ها، برجک و باروها و برجی بود که بر فراز دیوارهای ملک دیده می شد. درون خانه اصلی، راهروی مرکزی به سقعی با ارتفاع تقریباً بیست پا مزین شده و اتاق هایی در هر طرف آن قرار گرفته بود. بالای تیرک چارچوب درهای هر اتاق با کاشی های معرق تزئین شده بود. بر فراز هر یک از درها، کتیبه ای به زبان عربی قرار داشت که مضمون آن تمنای خوشبختی از خدا برای تمام ساکنان آن خانه بود.

من این شرح دقیق از مزرعه سی علی را به این دلیل ارائه کردم که حوادث این روایت در آنجا اتفاق افتاده است. در ماه مه 2004 به همراه کمال سکات آنجا را دیدم. او بزرگترین پسر هدی- پسر سی علی- و مسئول نگهداری این مزرعه بود. مدت ها بود که به دنبال اقوام سی علی می گشتم، اما نتیجه ای نمی گرفتم. از خوش اقبالی من، یکی از همکاران تونسی نزدیکم بعد از اینکه متوجه شد که او و کمال هر دو در یکی از کافه های لوکس لامارسا- از منطقه های شیک اطراف تونس- در یک گروه برای نوشیدن قهوه گرد هم می آیند، مرا به کمال سکات معرفی کرد. وقتی مزرعه را دیدم، وضعیت نیمه ویرانی داشت، زمین در هم ریخته ای که گویی دن کیشوت طی گشت و گذار های خود در آندلس به طور تصادفی از آنجا گذشته بود. آن مکان هفتاد سال پیش که سی علی به عنوان مزرعه داری محترم در آن اقامت گزید، بایستی بهشتی بوده باشد.

بر اساس جزئیات ناقص خاطرات پس از جنگ و سایر منابع، روایت سی علی سکات از این قرار است: در یکی از دوره های بحرانی جنگ تونس، نبرد در دره زغوان شدت گرفت. زیر آتش توپ ها و فرو ریختن بمب ها، یک گروه شصت نفری از کارگران یهودی- که در یکی از اردوگاه های بیگاری متحدین در اطراف آنجا اسیر بودند- از فرصت استفاده کردند تا بگریزند. آنها به دنبال پناهگاه به دروازه مسدود مزرعه سی علی رسیدند. وزیر پیشین دولت و مزرعه دار فعلی در خانه خود را به روی همه آنها گشود، برای آنها جا و غذا فراهم کرد و آنها را تحت مراقبت خود قرار داد تا زمانی که نیروهای متفقین در راه خود به سوی تونس و بنزرت، دره زغوان را گرفتند. و

این شصت نفر به خاطر کمک های او از آنچه که می توانست آزمونی خطرناک و یا شاید مرگبار باشد، جان سالم به در بردند.⁴⁵

من به امید یافتن اطلاعات بیشتر به مزرعه سی علی در بیر حلیمه رفتم. کمال یک میزبان همیشه آماده به خدمت بود. هنگامی که مرا در دیدار از مزرعه همراهی می کرد، با مهربانی از محبت های خالصانه پدر بزرگش- نسبت به کارگران، همسایگان و دیگران- می گفت که به اندازه کافی بیانگر انگیزه سخاوت های سی علی نسبت به کارگران یهودی نیز بود. با دیدن مزرعه و جغرافیای آن متوجه شدم که سی علی سگات چگونه توانسته بود به یهودیان نیازمند کمک دست یاری برساند.

کمال به من نشان داد که این مزرعه درست در چند صد یاردی یک باند موقت و کوچک هواپیما بود که- به گفته او- نیروهای متحدین آن را با عجله در اوایل سال 1943 ساخته بودند. در واقع، این ملک در قسمتی دورافتاده از یک جاده ترانزیت قرار داشت که مزرعه را از زمینی که باند موقت در آن جای داشت جدا می کرد. به نظر می رسید که کارگران یهودی به این دلیل از تونس به زغوان فرستاده شده بودند که هم این باند را بسازند و هم آن را از بقایای بمب های متفقیین پاک کنند. طبق یکی از گزارش های آن دوره، زغوان یکی از بدترین محل های کار بود، بخصوص در روزهای نخست اشغال که بسیاری از یهودیان را در آشیانه هواپیما و در هوای آزاد و در معرض سرما و باران کنار هم انباشته بودند.⁴⁶ با تنگ تر کردن حلقه محاصره متفقیین در اطراف تونس، دره زغوان در خط مقدم قرار گرفت. معلوم نیست که کارگران یهودی واقعاً موفق به فرار شدند یا اینکه خود را در میانه جنگ گرفتار دیدند. اما مشخص است که آنها از میان کشتزارهای گندم عبور کردند و پشت دروازه های با ابهت و قلعه مانند محل سکونت سی علی پناه جستند.

آنها خیلی خوش شانس بودند که در مزرعه سی علی را زده بودند. سایر زمین داران با این میل و رغبت به یهودیانی که از اردوگاه بیگاری متحدین گریخته بودند، پناه نمی دادند. و مهمتر اینکه، تونس چندین ماه صحنه جنگ های منظم بود و نیروهای متحدین و متفقیین مرتباً قسمتی از خاک را به چنگ می آوردند، یا آن را از دست

می دادند و دوباره آن را بدست می آوردند؛ هیچ کس نمی دانست کدام یک از آن دو موفق خواهد شد و این قضیه چه مدت به طول خواهد انجامید. اما یهودیان با رسیدن به مزرعه سی علی به آنچه در جستجوی آن بودند- و حتی بیشتر از آن- دست یافتند.

پس از دیدار از زغوان در فصل بهار، اکنون تجسم اینکه سی علی سکات، نجیب زاده موقر عرب دروازه مزرعه در هم و بر هم خود را به روی گروهی از یهودیان ژنده پوش فراری گشود، به طرز شگفت آوری ساده می نماید. حیاط این مزرعه که به سبک اسپانیایی بود شامل هزار تویی از گاراژها، انبارها، پستوها و چندین مکان مناسب دیگر برای مخفی شدن است. در خانه اصلی نیز اتاق هایی با سقف های بلند و کتیبه ای مشابه بر فراز هر در، یکی پس از دیگری قرار گرفته اند. در پشت این خانه هم یک آغل بزرگ، وسیع و عمیق وجود دارد که احتمالاً تعدادی از افراد این گروه در آن پناه گرفته بودند. شصت مرد فراری تعداد کمی نیست، اما مزرعه سی علی قابلیت گنجایش آنها را داشت.

هر چند که مزرعه چندان شکوه و جلال گذشته را نداشت، ولی حال و هوای رازگونه خود را همچنان حفظ کرده بود. زمانی که کمال مرا در باغ می گرداند، همسر یکی از کارگران فعلی مزرعه به طرف او آمد و دستش را بوسید؛ می توان تصور کرد که همسران کارگران در گذشته نیز دست پدر بزرگش را درست همینطور بوسیده بودند. کمال از من خواست در برابر کارگران مزرعه از مهربانی و لطف پدر بزرگش نسبت به یهودیان حرفی نزنم. او با ناراحتی گفت که آنها این موضوع را درک نمی کنند. اما در آن زمان، پیمان وفاداری و احترام بین پدر بزرگ او و کارگزارانش چنان بود که اگر سی علی از کارگران مزرعه می خواست که در را به روی تازه واردان بکشایند، برای آنها قهوه درست کنند و برایشان پتو بیاورند، بدون تردید آنها نیز با عجله و در سکوت همان کار را می کردند.

یکی از چشمگیرترین جنبه های روایت سی علی - که هم کمال طی بازدید من از مزرعه در بیر حلیمه و هم برادر کوچکترش، علی که هجده ماه پیش در یکی از کافه های سمت چپ رود سن در پاریس با هم آبجو نوشیدیم به من

گفتند- این است که تا پیش از آن هیچ کس در خانواده سکات از سخاوت های پدربزرگ نسبت به یهودیان خبر نداشت. با اینکه دست کم در دو کتاب حاوی تجربیات جامعه یهودیان تونس در زمان جنگ ، به کارهای برجسته سی علی اشاره شده، اما هیچ کس توجه آنها را به آن جلب نکرده بود. طبق گفته دو برادر، هیچ یک از این فراریان پس از جنگ با خانواده سکات تماس نگرفتند تا قدردانی خود را ابراز کنند. از قرار معلوم، من اولین کسی بودم که شش دهه پس از آن حوادث، خانواده سکات را از رفتار قهرمانانه سی علی آگاه کرده بودم.

شاید آنچه بیشتر باعث تعجب می شود این است که کمال و علی به توضیحات من در باره حوادث بیر حلیمه در سال 1943 واکنشی مشابه نشان دادند. هر یک از آنها گفتند روایت سخاوت پدربزرگشان نسبت به یهودیان به نظر درست می آید، به این دلیل که به طرز غریبی شبیه به روایت دیگری در باره سخاوت های پدربزرگشان نسبت به آلمانی هاست.

به گفته کمال و علی- که هر دو این روایت را با یک مجموعه کلمات و عبارات به نحوی برای من شرح دادند که گویی همان روایت مورد قبول خانواده سکات است- گروه ژنده پوشی که در مزرعه پدربزرگ را زده بودند، سربازان آلمانی بودند که بعد از پیروزی نیروهای متفقین به آنجا رسیدند، و نه یهودیان فراری اردوگاه بیگاری که پیش از آن آمده بودند. هنگامی که سرانجام نیروهای متفقین آلمانی ها را از تونس بیرون راندند و بیش از 200000 سرباز آلمانی را وادار کردند به صورتی پراکنده از شبه جزیره "کاپ بون" به ایتالیا عقب نشینی کنند، بسیاری از آنها جا ماندند. گروهی از این نیروهای آلمانی شکست خورده- که به گفته اعضای جوانتر خانواده سکات، سربازان معمولی بودند و نه نیروهای اس اس- به مزرعه سی علی رسیدند. از قرار معلوم، سی علی در را به روی آنها باز کرد، به آنها پناه داد و اجازه داد در مزرعه او کار کنند تا به عنوان اسیر جنگی دستگیر نشوند. معلوم نیست آنها چه مدت در مزرعه ماندند.

آیا واقعاً دو گروه از فراریان به مزرعه سی علی پناه آورده بودند؟ یا روایت سربازان آلمانی یک داستان ساختگی و عمدتاً هم سو با احساسات سیاسی ضد فرانسوی تونس بوده که به منظور مخفی کردن سخاوت سی علی نسبت به

یهودیان سر هم شده است؟ در واقع اصلاً مهم نیست. دو تاریخ نگار یهودی که بیش از نیم قرن پیش درباره تونس در زمان جنگ نوشته اند، هیچ دلیلی برای جعل روایت نجات شجاعانه یهودیان توسط سی علی نداشتند؛ پس جایی برای شک و تردید وجود ندارد.⁴⁷ این واقعیت که سی علی هیچگاه در این باره سخنی نگفته است و این روایت هیچگاه بخشی از میراث افتخار آفرین خانواده سکات نشد و حتی روایت دیگری - از آنجا که مصلحت سیاسی ایجاب می کرد- جای آن را گرفت، از ارزش و اعتبار آن نخواهد کاست. و حتی اگر هر دو داستان حقیقت داشته باشند، این واقعیت که مزرعه سی علی پناهگاهی برای سربازان جوان، هراسیده و شکست خورده آلمانی بوده که در قاره ای دیگر از خانه های خود دور افتاده بودند، نه تنها از اهمیت آنچه او برای یهودیان انجام داد نمی کاهد، که مؤید انسان دوستی حقیقی اوست.

یادداشت های فصل 5

1. برای روایت دست اول از آنچه که توافق نامه مورفی-ویگانند نامیده می شد، مراجعه کنید به: Robert Murphy's memoirs, *Diplomat Among Warriors* (Doubleday, 1964), chap. 5 and 6; برای تاریخ رسمی انگلیس در این بخش مراجعه کنید به: W. N. Medlicott, *The Economic Blockade*, vol. 1 (His Majesty's Stationery Office, 1952), chap. 16; برای اطلاعات کلی تر مراجعه کنید به: James J. Dougherty, *The Politics of Wartime Aid: American Economic Assistance to France and French Northwest Africa, 1940–1946* (Greenwood, 1978).
2. ایمیل از میریلا حسن، 22 ماه مه 2003.
3. مصاحبه با دیوید گونز، 12 ژانویه 1965، در بایگانی مؤسسه تاریخ معاصر یهود آبراهام هرمان، دانشگاه عبری اورشلیم.
4. مصاحبه با آبراهام کوهن، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3558528.
5. مصاحبه با عزرا یوسف، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3558537.
6. امیل توبیانا، خاطرات چاپ نشده، 2004، صفحه 19.
7. مصاحبه با ویکتور کوهن، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3562862.
8. مصاحبه با یاکوف زریفی، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3562517.
9. مصاحبه با تزفی حداد، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3563297. متأسفانه حداد نام این عرب انسان دوست را نگفته است.
10. مصاحبه با آندره آبیئبول، تونس، ماه مه 2004.
11. مصاحبه با ویکتور کاناف، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3564406.
12. مراجعه کنید به: Stillman, *The Jews of Arab Lands in Modern Times*, p. 122.
13. مصاحبه با یهودا شاکمون، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3562945.
14. مراجعه کنید به: "Barbaric Treatment of Jews and Aliens Interned in Morocco," PRO FO 371/36244, March 4, 1943.
15. مراجعه کنید به: Jacob André Guez, *Au Camp de Bizerte* (L'Harmattan, 2001), pp. 136–141.
16. مراجعه کنید به گزارش شیراجاز-میریدجا، ژوئیه 1943، CDJC 385–387. برای اطلاعات بیشتر مراجعه کنید به: Jean-Dominique Merchet, "Quand Vichy internait ses soldats juifs d'Algérie," *Libération* (Paris), December 30, 1997.
17. مراجعه کنید به: Secours Populaire Algérien, *Le martyre des antifascistes dans les camps de concentration de l'Afrique du Nord*, pp. 11–14. برای کسب اطلاعات بیشتر در باره اعراب و یهودیان در جینین بوریزج مراجعه کنید به: André Moine, *La déportation et la résistance en Afrique du Nord, 1939–1944* (Éditions Sociales, 1972), pp. 184, 214–215.
18. مراجعه کنید به:

“Conditions in the North African Prison Camps—Told by Those Released,” press release of the International Brigade Association, London, March 3, 1943 (Karl Marx Library file).

19. تعداد کمی از یهودیان توانستند حق تابعیت را برای خود حفظ کنند، و آن هم کسانی بودند که خدمات فوق العاده ای به فرانسه کرده بودند، مانند کهنه سربازان دارای مدال افتخار. برای کسب جزئیات مربوط به تابعیت یهودیان- قبل و بعد از لغو حکم کرمیو- مراجعه کنید به:

Msellati, *Les juifs d’Algérie sous le régime de Vichy*, pp. 70–71.

20. مراجعه کنید به:

Levisse-Touzé, *L’Afrique du Nord dans la guerre*, p. 107.

21. 90000 اسیر جنگی عرب شامل 60000 الجزایری، 18000 مراکشی و 12000 تونسی می شد. برای اطلاعات در باره آزادی زندانیان مراجعه کنید به:

Msellati, *Les juifs d’Algérie sous le régime de Vichy*, p. 91; on the POWs, see Levisse-Touzé, *L’Afrique du Nord dans la guerre*, pp. 109–110; on the radio stations, see *ibid.*, p. 107.

و در مورد اسیران جنگی به:

Levisse-Touzé, *L’Afrique du Nord dans la guerre*, pp. 109–110.

و در باره ایستگاه های رادیویی به همان کتاب، صفحه 107.

22. نقل قول برگرفته از:

Msellati, *Les juifs d’Algérie sous le régime de Vichy*, p. 99.

مسلاتی همچنین خاطرنشان می کند هنگامی که حکم کرمیو در 1943 به وضع قبلی بازگردانده شد، اعراب الجزایر هیچ اعتراضی نکردند. برخلاف آن، رهبران ملی گرا به دوگل نشان دادند که اعراب با استرداد حق تابعیت فرانسه به یهودیان مخالفتی ندارند. به صفحات 248 و 252 مراجعه کنید.

23. نقل قول برگرفته از:

Aouate, “Les Algériens musulmans et les mesures antijuives du gouvernement de Vichy,” p. 190.

در نوامبر 1940، یک عضو عرب شورای شهر الجزیره آنچنان شجاع بود که آشکارا علیه دولت ویشی اعتراض کرد. او هنگامی که آن دولت یکی از همکاران یهودی خود را از مشارکت در یادمان سالانه روز آتش بس- یکی از مقدس ترین روزها در دوران مارشال پتن- محروم کرد، از شرکت در آن مراسم به عمد خودداری کرد. (صفحه 192). جهت اطلاعات بیشتر در مورد رفتار اعراب در خصوص مسئله لغو حکم کرمیو مراجعه کنید به:

Mahfoud Kaddache, “L’opinion politique musulman en Algérie et l’administration française (1939–1942),” *Revue d’Histoire de la Seconde Guerre Mondiale* 114 (1979), pp. 95–115.

24. مدارک مربوط به تلاش های العقبی برای یهودیان توسط فرحات عباس و پسر رهبر جامعه یهودیان الجزیره ارائه شد. برای اطلاع از جزئیات مورد بحث در این پاراگراف مراجعه کنید به:

Aouate, “Les Algériens musulmans,” pp. 195–198.

و به:

Marrus and Paxton, *Vichy France and the Jews*, pp. 194–195.

26. به عنوان مثال مراجعه کنید به:

Levisse-Touzé, *L’Afrique du Nord dans la guerre*, pp. 154–155.

27. مراجعه کنید به:

José Aboulker, "Témoignage: Alger, 8 Novembre 1942," *France 1940-1945: Des juifs en résistance, Le Monde Juif* 152 (September-December 1994), pp. 146-147.

همچنین، یکی از همدستان ابولکر در جنبش مقاومت الجزیره به من گفت که دو الجزایری بربر- محمد سیاح و پسر عموی او معمر- رهبری یک گروه فرعی از خرابکاران، تحت عنوان اورلناز ویل را بر عهده داشتند. نامه های خصوصی دست نوشته و بدون تاریخ ماریو فور. آنها در فهرست جامعی که مسلاتی تنظیم کرده بود، قرار ندارند:

Msellati, *Les juifs d'Algérie sous le régime de Vichy*, pp. 276-281.

برای جزئیات بیشتر مراجعه کنید به:

Gitta Amipaz-Silber, *The Role of the Jewish Underground in the American Landing in Algiers, 1940-1942* (Gefen, 1992).

28. اسپانیایی ها حتی اجازه دادند که احساسات کینه توزانه ضد یهودی و طرفداری از نازی ها در منطقه تحت کنترل خود در شمال مراکش افزایش یابد، هر چند که فرانکو برای گوشمالی دادن به فرانسویان، گاه با یهودیان سفاردیک تحت کنترل فرانسه که در وضع اسفباری بودند، همدردی می کرد. مراجعه کنید به:

Assaraf, *Mohammed V et les juifs du Maroc à l'époque de Vichy*, pp. 141-144, and Abitbol, *The Jews of North Africa During the Second World War*, pp. 79-80.

29. عده ای این موضوع را به سیاست زیرکانه نوگه، ژنرال فرانسوی ساکن در آنجا نسبت می دهند. او بر این باور بود که عاقلانه تر است دانش آموزان یهودی در مدارس یهودی باشند تا اینکه از مدارس دولتی اخراج شوند و در خیابان ها پرسه بزنند و شر به پا کنند. به عنوان مثال، مراجعه کنید به:

Laskier, *North African Jewry in the Twentieth Century*, p. 64.

30. مراجعه کنید به:

Assaraf, *Mohammed V et les juifs du Maroc à l'époque de Vichy*, p. 161.

همچنین بحث خصوصی با سرژ بردوگو، رهبر جامعه یهودیان مراکش که همراه پدرش- که او هم رهبر جمعیت یهودیان بود- در جلسه خصوصی با سلطان شرکت داشت، 12 آوریل 2006.

31. برای یک روایت شفقت آمیز در این مورد مراجعه کنید به:

Assaraf, *Mohammed V et les juifs du Maroc à l'époque de Vichy*, pp. 129-133, 161.

32. در یکی از روایت ها- که برداشتی متفاوت از موضعی معروف و در عین حال ساختگی به پادشاه دانمارک کریستین دهم نسبت داده شده- ژنرال فرانسوی ساکن در منطقه اعلام کرد که همه یهودیان مراکش باید ستاره زرد داوود را روی لباس خود بدوزند. سلطان پاسخ داد بهتر است فرانسویان بیست ستاره اضافه هم برای او و تمام اعضای خانواده سلطنتی سفارش دهند. در روایت دیگری آلمانی ها به سلطان اطلاع دادند که می خواهند یهودیان مراکشی را به اردوگاه های مرگ در اروپا تبعید کنند. بر اساس این روایت، سلطان شجاعانه به دفاع از یهودیان پرداخت و اظهار کرد که هیچ یک از آنان تبعید نمی شوند، چرا که تمام مراکشی ها فرزندان او هستند. این قصه ها هیچ پایه و اساس تاریخی ندارند. (در مورد روایت دوم، حتی مدرکی دال بر تلاش آلمانی ها برای تبعید تبعید یهودیان به مراکش وجود ندارد.) به عنوان مثال به صفحه 161 همان کتاب مراجعه کنید.

33. مایکل آبیبتول از این هم فراتر می رود: "تا آنجا که ما می دانیم، سلطان هیچ اقدام ضد یهودی را با مداخله خود سرکوب نکرد یا به تأخیر نینداخت." مراجعه کنید به:

Abitbol, *The Jews of North Africa During the Second World War*, p. 187.

عجیب آنکه شهرت سلطان نزد برخی از مسلمانان ابعادی افسانه ای یافته است. به عنوان مثال، مراجعه کنید به: Eqbal Ahmed, "Questions of Rights," *Dawn* (Pakistan), September 27, 1992.

34. نقل قول در:

Abitbol, *The Jews of North Africa During the Second World War*, p. 76;

تأکید از نویسنده.

35. حبیب بورقیه یک استثنا بود. به رغم پیشنهاد پشتیبانی از طرف نیروهای متحدین، او هرگز در اظهار همدردی نسبت به نیروهای متفقین کوتاهی نکرد. به عنوان مثال، مراجعه کنید به:

Levisse-Touzé, *L'Afrique du Nord dans la guerre*, pp. 361–364.

36. برای مشاهده روایتی شفقت آمیز از منصف بیگ مراجعه کنید به:

Said Mestiri, *Moncef Bey: Tome 1, le règne* (Arcs Éditions, 1998).

37. مراجعه کنید به:

Boretz, *Tunis sous le croix gammée*, p. 65.

38. نقل قول از:

“L’opinion publique tunisienne.”

همچنین مراجعه کنید به:

Nataf, “Les juifs de Tunisie,” pp. 207–208, 225; and Juliette Bessis, “Les États-Unis et le protectorat tunisien dans la Deuxième Guerre Mondiale,” *La Tunisie de 1939 à 1945: Actes du Quatrième Séminaire sur l’Histoire du Mouvement National* (Tunisian Ministry of Education, 1989), p. 204; Sabille, *Les juifs de Tunisie sous Vichy et l’occupation*, p. 137;

و مصاحبه با ناتاف، پاریس، ژانویه 2003.

39. مصاحبه با موردخای کوهن، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3543755.

40. مصاحبه با شلومو باراد، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3543756.

41. مصاحبه با ماتیلد گوئز، تاریخ شفاهی ید و شم، شماره 3559094.

42. دست نوشته گسکه، صفحه 21.

43. به عنوان مثال، مصاحبه با کلود ناتاف، پاریس، ژانویه 2003، و آندره آبیبتول، تونس، ماه مه 2004.

44. “سی علی سکات، وزیر پیشین بیگ ها، که در شرایط بحرانی جنگ شصت یهودی را در مزرعه خود در زغوان منزل داد.” مراجعه کنید به:

Les juifs de Tunisie sous Vichy et l’occupation, p. 137.

روایتی مشابه را می توانید در کتابی نوشته پسر رهبر جامعه یهودیان تونس در زمان جنگ بیابید. مراجعه کنید به:

Borgel, *Étoile jaune et croix gammée*, p. 192.

45. متأسفانه، در هیچ منبعی به طور واضح ذکر نشده که فراریان یهودی چه زمانی به مزرعه سی علی رسیده اند. از همین رو معلوم نیست چه مدت تحت مراقبت او بوده اند.

46. همان کتاب، صفحه 120.

47. با وجود تلاش مستمر در این زمینه، نتوانستم مدرکی مثل شهادت فردی یکی از آن شصت یهودی فراری برای تأیید این موضوع بدست آورم.